

بسم الله الملك الوهاب

هوالمالك بالاستحقاق

مول

بهداد

فصل اول

اواخر ثور ۱۳۰۳ بود به قول فرنگی مآب ها اردیبهشت ماه .
حال و هوای بهار همه جا را سرشار و پر و لبریز کرده بود.
کوچه باغ های گل انگیز اطراف شهر پر از بوی بید مشک و
توت تازه بود . گل زرد و مورد نمی دانید چه غوغایی بر پا
کرده بود . یزد هنوز تَف نکرده بود. گرما عقرب زیر گلیمی
بود که هنوز خط و نشان خود را نشان نداده بود. گاه
بادهای سیاه خوفناک تمام شهر را در شن و ماسه و آتش
فرو می برد. تموس سیاه می شد. تیغون همه جا را در
خود غرق می کرد. بله به قول یزدی ها تیغون و تموس و به
قول بچه قرطی های طهران طوفان. آسمان کبود می شد
و گاه به سرخی می زد. همه جا کبود و سرخ و سیاه می
شد. در های اطاق ها را می بستند. با این همه ، همه

اطاق ها پر از گرد و حاک ضخیمی می شد. پغری می بست . طوفان خبر نمی کرد. گز نکرده می برید کسی جرات و دل و جگر آن را نداشت که در کوچه های تاریک و باریک که گاه «آشتی کنان» بود عبور کند. ماتم بود اما عادت بود . به قول قدیمی ها ظلم بالسویه عدل بود. این تیغون برای همه بود. سوگ بود. شهر را در افسانه لوط و عاد و ثمود فرو می برد. شرباف و تاجر و کاسب و فعله نمی شناخت. هیچ رحم و عطوفتی نداشت.

هنوز افتاب سوزان شهر را در خود نمی سوزاند. بام های خشت و گلی، آجرهای کف حیاط خانه های اعیانی، سل ریزه ها ، آب های درون حوض ها، خلاصه همه شهر در تب و تاب نمی سوخت. هنوز کسی به فکر رفتن به ده بالا و طزر جان و سخود و نیل بردستان و ممشا و بید خوید نبود. هنوز می شد هوای شهر را تحمل کرد . مگر می شد که کسب و تجارت را رها کرد و از الان به یزد به بیلاقات رفت؟ تازه مگر شر باف ها و کاسب معناهای جزء می توانستند به بیلاق بروند. اگر کسی سریش به کلاهدش می ارزید و قورباغه اش آواز ابو عطا می خواند به باغ یا باغچه ای در یکی از بیلاقات داشت و یا اگر می توانست برای دو سه ماهی باغچه ای یا باغی را در یکی از بیلاقات درجه دو سه اجاره می کرد ولی مگر شر باف کون لختی که شکمش را با آب کشک و نان خشک کپک زده پر می کرد و در کارگاه های نمور شربافی با رتیل و عنکبوت و بالش ت مار هم بستر بود می توانست تابستان را از شهر خارج شود و به بیلاق برود . او باید هوای زمخت و خشک و وحشتناک و داغ شهر را تحمل می کرد و به خود می قبولاند که او یک شرباف بدبخت کورمکور است. و دائم این تصنیف قدیمی زیر لبش زمزمه می شد :/گر به یزد آیی و شر بافی کنی/سنده از کونت درآید جفت جفت/ در باغهای اعیانی

داخل و اطراف شهر مانند باغ معین و باغ رحیم آباد و باغ های نجف آباد و باغ مشیر فصل گل کردن گل زرد و مورت ها و در آمدن نرگس و لاله بود. الواط ها و الدنگ ها همه جا سرو کله شان پیدا می شد. بطری عرقی و منقلی و وافوری و خانمی یا پسری هر جایی رندان را به کار می آمد. مطرب و نغمه ای و تاری و تنبوری و دایره ای و عربانه ای و پلویی و بوی روغن گوسفندی و قیمة ای یزدی و باقلایی که تازه به دست می آمد بساط همه گونه آدمی را پر می کرد.تجار زادگان و ملاکین در باغ های مفرح خود مهمانی های پر آب و رنگی راه می انداختند. بازار عکاسی آب و رنگی گرفته بود. خانمی را که بلند می کردند در باغی می بردند مخصوصا اگر آن خانم از اشراف و اعیان زادگان بود و بساط عکاسی هم روبراه بود جوانان و مردان می نشستند و خانم را در میان خود جا می دادند و عکسی می گرفتند تا به یادگار از آن ها در صحیفه روزگار باز بماند. هل مقدم گل کرده بود . دختر زیبایی که پدرش ورشکست شده و این راه افتاده بود و صحبت آن و زیباییش همه جا را پر کرده بود. این مساله باعث ناراحتی خیال حاجی من کاظم مقدم شده بود. آبرویی در کار بود. او بزرگ خانواده بود .تاجر اول شهر بود داستان هل همه جا را پر کرده بود. اما آنچه که بیش از همه چیز در مجالس گل کرده بود داستان ریاست جمهوریت و سلطنت رضا خان سردار سپه بود.از هر گوشه ای نغمه ای بلند می شد تشکیلی و ضد تشکیلی. مستبد و مشروطه خواه به قول معروف به هر طرف بادش می دادند باد می زد. امروز مستبد و فردا مشروطه خواه . امروز طرف دار رضا خان و فردا شاکی از انگلیسی ها که با سردار سپه سر و سری دارند. به الواط و اشرار نمی شد اعتمادی کرد هر روزی به دنبال یکی راه می افتادند کافی بود با یکی از این الواط و

اشرار سلام و علیکی بکنی ک ... می گذاشتند. / با مردم
زمانه سلامی و والسلام / تا گفته ای غلام توام می
فروشند / می گفتند سه شب قبل وقتی رضا گربه بچه باز
معروف شهر دستمالی تخم مرغ گرفته به باغ خود می برد
اون وقت ها که پلاستیک و پاکت و این جور چیزها وجود
نداشت. گلابی یا سیبی یا تخم مرغی را که می خریدند
در دستمالی گذارده دستمال را گره زده با خود به خانه می
بردند. رضا گربه که دستمال تخم مرغی با خود به باغ خود
می برده با احمد آقا پسر حاج من رضا تاجر اردکانی که
بررویی داشته برخورد کرده و به او گفته بود که مرا ماچ
کن اما پسر تاجر اردکانی با غیظ رو برگردانده و رضا گربه
دستمال پر از تخم مرغ را توی صورت پسر حاج من رضا
پرتاب کرده بود. اما همه این حرف ها و قصه ها یک طرف و
جار و جنجال حکومت سردار سپه و خوشحالی که مردم از
بر چیده شدن بساط دزد بازار لوطی ها و یاغی ها و راهزن
ها و دزدها و گردنه گیر ها. از طرف دیگر صحبت شکست
ریاست جمهوریت رضا خان و داعیه سلطنت او همه محافل
اعیان و اشراف را پر کرده بود در حالی که شرباف ها تنها
به فکر شکم خود بودند. گشنگی و بدبختی و تیره روزی
جایی برای حب علی و بغض معاویه در دل آن ها نگذاشته
بود...

جناب خان هر وقتی میخواهد بر سر دهاتش برود اول
استخاره میکند! آنهم نه یکی ! زمان ناصرالدین شاه وقتی
مردم می خواستند مسافرت بروند نوکر با قلیان با خودشان
می بردند، این اندازه امان و امنیت در کل مملکت بود. اما
حالا خان اول میرود نزد آقا جعفر روضه خان که قدمش
مبارک است و به او خیلی اعتقاد دارد هر وقت می خواهد
برود به طزر جان یا باندرن یا انار یا بافت خلاصه هر کجا که
میخواهد برود باید استخاره کند. تا زه به این آقا من جعفر

روضه خان هم اعتنای کافی ندارد، می رود پهلوی آخوند ملاباجی که سابقاً آوازه خوان بوده و توبه کرده و خیلی مجرب است. تازه با رای آخوند ملاباجی هم مساله تمام نمی شود. پی بی اعتقاد چندانی به این استخاره ها ندارد و می گوید آدم باید با فکر باشد. همه اش صحبت از فکر و عقل است. تازه باز هم وقتی خان عازم مسافرت می شود سه چهار تا تفنگچی با سه چهارتا نوکر با پیشتو باخودش برمی دارد. او ابتدا در شب حرکت نمی کند! فقط روز روشن طوری سفر را ترتیب می دهد که شب در یکی از قلعه های وسط راه بخوابد.

همه از رعیت و بقال و عطار و جهود و گور و بابی و مسلمان اولاً در شب در شهر خودشان از خانه خارج نمی شوند، ثانیاً از شهر هم که برای مسافرت راه می افتند جز تنبانشان با خودشان چیزی برنمی دارند هر مجلس و محفلی که می بینی هر جایی که حرفی و صحبتی است صحبت از رضاخان سردار سپه است. می گویند انگلیس ها برای آنکه پول تو صندوق بیت المال مملکت باشد و رضا خان بتواند جلوی بلشویک بازی را بگیرد دست از پشتیبانی شیخ خزعل هم برداشتند. رضا خان روانه عربستان شده تا نفت عربستان که ابواب جمعی شیخ خزعل و خانهای بختیاری هست وارد بیت المال مملکت بکند تا بتواند قشون را تقویت کند. فکرش را بکنید مردم که می خواهند مثلاً رئیس عدلیه که می خواهد به عربستان برود باید به عراق عرب برود و از راه بصره به محمره برود و از آنجا برود به خاک مملکت، راست و دروغش را نمی دانم. می گویند سردار سپه شیخ خزعل را برده تهران تحت نظر کار سمیتقو هم که می گویند یک طرفه شده ایل شکاک هم که چه ظلمی کردند می رفتند به دهات و دهها زن مردم را به گاییدن می دادند و بی عصمت میکردند.

کلی سیاست انگلیس عوض شده هر روزی انگلیس های نامرد و نالوطی که روی سیل شاه قجر نقاره می زنند سیاستی دارند وقتی که روس ها شکست خورده و روسیه بلشویک بازار شده بود به فکر آن افتادند که قفقاز و ترکستان را هم از روسها بگیرند. دیگر چه احتیاجی بود که دو تا راهزن درست کنند که منطقه روسها را نا امن کنند شروع کردند به برچیدن بساط دزد بازار وثوق الدوله که میگویند عقل کل است و از او تو سیاه تر پلتیک زن پیدا نمی شود. ماشاءالله خان کاشی را برد تهران که او را سردار کند و حاکم گیلان یا خراسان کند ولی او را برد بالای سر دار بابای او را هم که پس از چهل سال بی ناموسی و دزدی و گوش بری که کاری نکرد که هیچکس کرده باشد بطوری که دل گرگ هم کباب می شد بالای دار برد. قبل از آن انگلیس ها از ترس روسها و آلمانی ها برای نایب حسین و ماشاءالله خان کارد و چنگال نقره پیشکش می فرستاد تفنگ ورنو می فرستادند. سیاست شان عوض شد شدند گرگ مردم خوار دمار از روزگار نایب حسین و ماشاءالله خان درآوردند بعدا که روسها دو مرتبه جلو افتادند و بلشویک ها تا رشت و انزلی آمدند و قشون به کمک میرزا کوچک خان جنگلی فرستادند سیاست انگلیس باز هم عوض شد هر روز یک رنگی یک طرحی مثل آفتاب پرست می شوند. امروز مخلص و چاکر فردا عاشق و کشته پس فردا قاتل جون. این است سیاست انگلیس بد مذهب .

کلنل پسیان هم که در خراسان یاغی بود البته می گفتند که حب وطن دارد کلکش را کردند. ولی چه فایده حب وطن چه به درد می خورد وقتی که حب وطن داشتی اما نتوانستی مملکت را اداره کنی و از هر گوشه یکی یاغی بلند شد چه فایده ، قوام السلطنه برادر وثوق الدوله کلنل

را سر برید. خود این قوام السلطنه هم می گویند داعیه سلطنت داشت و می خواست کودتا کند رضا خان او را روانه اروپا کرد خیابانی هم که این همه داعیه وطنیه داشت چکار توانست بکند مخبر السلطنه که خودش افکار وطنی دارد چند تا امنیه فرستاد تو زیرزمین کلکش را کردند و به آن جای فرستادند که عرب نی می اندازد. میرزا کوچک اهل جنگ بود و بلشویک ها را دور خودش جمع کرد بلشویک ها قشون به گیلان فرستاده بودند انگلیسی ها با پلتیک قرارداد نفوذیه در داخل مملکت به روس ها دادند. با روس هم صلح شد صفا شد و قشون روس هم از رشت بیرون رفت میرزا کوچک خان هم رفت تو جنگل یخ زد عجب سیاستی دارند این انگلیسها. این رضاخان هم با جمع اجتماعیون ساخت و پاخت کرده آن ها هم می گویند سردار سپه می خواهد مملکت را آباد کند. باید دور او جمع شد عامیون هم با او شده اند حالا سیاست رضاخان است یا انگلیس ها معلوم نیست یا هر دو می گویند. ایرج شازده ساخته امیدی جز به سردار سپه نیست. جهنم کل مملکت بیفته دست انگلیس از این دزد بازار و نا امنی و فلاکت و قحطی و گشنگی خلاص بشیم جهنم ما که از این مشروطه خیری ندیدیم، جهنم که حکومت مستبده بشود سگ صاحب رضاخان هم بشود شاه مستبده توی این مشروطه بازار و انگلیس بازی خشتک مردم را هم از پایشان در میاورند، فکر نان کن که خریزه آب است. مشروطه چه به درد ما میخورد توی این مشروطه چوب تو آستین ما کرده اند رنگها همه گهی، به جای مواجب آجر به نوکر دولت آجر می دهند. شده امروز مشروطه خواه فردا مستبد می گویند باز هم ایرج شازده ساخته به هر تغییر حالی مستعدند. گهی مشروطه و گه مستبدند. تازه می گویند این رضاخان خیلی خیالات دارد میخواهد کارخانه

قماش و قند بیاورد و هر گونه فکر و خیالی در فکر این قزاق سیر می کند این شازده های قجر که زنانشان جنده و خودشان ... نی هستند مداخل مملکت را صرف ساخت قصر و کاخ و عمارت و حرمسرا و تجملات کردند ۱۷ شهر قفقاز و ترکستان را به روسیه دادند هرات را هم به انگلیسها دادند حالا ما شده ایم غلام انگلیس و روس اگر این رعیت را چوب و فلک نکنی کار نمی کند فقط به فکر کلفتی نان و نازکی کاراست .

این احمد شاه هم یا مشغول پول جمع کردن و جنده بازی یا گردش در اروپا است. آب هم که از ناخنش نمی چکد این فرخی ما هم که این همه دم از آزادی و مشروطه خواهی میزند پروگرامش چیست؟ همین فحش به رضاخان آب از ته تیره است اساس کار خراب است، احمد شاه چه کار برای مملکت می تواند بکند؟ ایرج شازده که خودش هم از قجر است میگویند که به عارف آوازه خوان گفته : / شاه ما گنده و گول و خرف است / فکر شاه فطنی باید کرد / تازه این ایرج شازده عرق شازدگی دارد، با رضاخان آبش تو یک جو نمی رود با قاجار و سلطنه و دوله و ممالک آب غربال کردن است و سیلی بر باد زدن.

ما احتیاج به قلدری مانند رضاخان قزاق داریم عجب هیکلی عجب سبیلی عجب مرتیکه شجاعی فکر نان کن که خربزه آب است. هرچی لات و الدنگ و الواط و اراذل و اوپاش نالوطی از کار در رو شده مشروطه خواه و مستبد از قبل مشروطه نونشون افتاده تو روغن صد رحمت به دوره ناصرالدین شاه، ظلم بود مستبد بود اما اینقدر مشروطه بازی و آخوند بازار و دزد گردنه گیر نبود. این جاست که باید به قول آخوند ها گفت النعمتان مجهولتان الصحه و الامان ... رحیم خان بر خلاف پدرش حال و حوصله سیاست را نداشت. دل و جگر این کارها رو نداشت . سرش بوی

قورمه سبزی نمی داد. همیشه با خود می گفت زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد. سیاست توی کله اش نمی رفت. نه هوشش قد می داد و نه خاطرات خوشی از سیاست داشت. آخر برای چی این قدر آدم کشی و قتل و بست نشینی ، دعوای عاشورا و تاسوعا ، قمه کشی و توطئه و دوز و کلک . این ها توی کلش نبود. او که عرضه پدرش را نداشت. بالای طویله اش اتاق بسازد و حکومت را برای تحقیرش به ان جا دعوت کند. او که دل و جرات و جریزه ، هادار دودور سیاست را نداشت. او که اهل این حرف ها نبود که در غوغای مشروطه و استبداد از ترس مشروطه چی ها کنار خانه اش برج بسازد و تفنگ چی بگذارد و کوه سنگ ریزه مردم را که به طرف برج خانه اش سرازیر می شد در خاطر نگیرد و راحت و آرام بخوابد. دنیا یک غاز. این قدر النگ دودونگ. او که افراسیاب نبود که کمچه را وارد ریغن کند و دمار از رستم و سهراب در آورد. زندگی را عشق است! خانم بلند کن برو طزر جان! او از پس از دست پدرش تو سری خرده بود سیاست رامفت و مافنگو هم نمی خرید ... دادن خرج بواسیرش نمی ارزد. بر خلاف بیشتر مردان شهر که دنبال زن و پسر خوشکل می افتادند او تنها به فکر چشم چرانی و هرزه بازی بین زن ها بود. نگاهش را توی صورت آن ها لک می کرد و زل میزد و به بی بتگی و پخمگی شهرت یافته بود . در شهوت هم معمولاً کاری چز به جلو نداشت . از سرویس کردن دهن و شکاف تنگ و این ها هم لذتی نمی برد. مگر وقتی که زنش بی بی مروارید دچار حیض و نفاس می شد و به ناچار کار به جاهای باریک می رسید و زنش هم از دست شهوت او عاجز بود . بی بی مروارید از این کار خان احساس گناه شدید می کرد به طوری که وسواسی شده و وقتی به مستراح می رفت بایستی دو تا کلفت آفتابه های بزرگ

مسی را با خود از راجینه ها و پله های مستراح پایین می بردند. در یزد معمولا در خانه های اعیانی مستراح را در زیر زمین و گاه پس از ده ها پله می ساختند تا گند و بو و مگس آن همه جا را پر نکند. تازه بی بی وسواسش شدت گرفته بود. وقت وضو هم باید بارها دست های چاق و ساق های سفید و فربه اش را چند بار آب بکشد. به قول فروید وسواس تعمیم یافته بود. این ها همه حوادث روزگار بود اما توی مطلب چیز های دیگر نیز سر در می آورد. اون وقت ها زن کوتاه و چاق سفید و بلورین با لبان نازک و دماغ قلمی و چال زنخدان و غیغ سفید و شکم سفید چین دار می پسندیدند و زن خان با وجود آن که صورت متناسب زیبایی با چشمان میشی و دماغ قلمی و صورت دلپاز داشت هیکل مردانه درشت باب طبع او نبود این بود که همیشه سر و کولش می جنبید و فیلش یاد هندوستان می کرد. برادرانش که زن نگرفته و تریاکی شده و با فاحشه و بچه خوشکل زندگی می کردند حال و هوای دیگری داشتند راحت بودند ، آزاد بودند. بهشت آن جاست که کارزاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد ولی هر دو برادرش به سفلیس و سوزاک و کوفت افتاده از مردی افتاده بودند و هر روز بد بختی طبیب و دکتر و زهر و چرک و خون داشتند. این شعر شازده ایرج در محافل عیاش شهر گل کرده بود. « ای خایه به دست تو اسیرم » برادرانش همه به این اسارت دچار افتاده بودند و اگر او هم بدان مبتلا می شد با این زن مسلط مار دو سر دیگر چه می کرد؟

فصل دوم

حاجی من غلوم حسین! جهنم آخرتمون مثل آخرت یزید.
سگ رید تو گور بابامون. ما که لحاف کشی کردیم ...!
...کردیم! ...کردیم! اینم بالاش! دعوی سر لحاف
ملانصرالدین. زندگی و عرق و شراب و وافور ... ن و ... س .
این دوروزه خوش باش! گوه به ریش دنیا . همه دنیا صحبت
اسبابه باقیش همه باده. آدم بی اسباب گه به ریش دنیا.
شب عید است و یار از من چغندر پخته می خواهد/
خیالش می رسد من گنج قارون زیر سر دارم! بله که گنج
قارون زیر سر دارم . بله یار یار خش چغندر پخته هم می
دهم. حاجی مندمال پک دیگری به وافورش زد و ادامه
داد « بهار عارضش خطی ز خون ارغوان دارد» ما این چون
دسته گل نوبرونه ای می خواهیم. اینم خرج داره . بی خرج
و ورج نمی شه! تو دنیا هیچ کاری بدون نوت پیش نمی ره.
دنیا رو آب بیره ما رو خواب می بیره. حاجی من غلوم
حسین! من و تو حالا دیگه سی ساله که رفیقیم. از هفت
هشت سالگی. به هر دری زدیم . وقتی که شاشمون کف

کرد بده بستون کردیم. هم دیگه رو...یم بعد هم که مو افتاد تو زنختدو نمون دوتایی خش و ناخش شدیم. دنبال زن و دختر و خواهر و بچه مردم... با هزار دوز و کلک و کمبل . گاهی گربه فتوک گاهی سگ دریده. تنزیل ! به جهنم که چند نفر به بدبخت افتادند و به نون شب محتاج شدند...به جهنم که از گشنگی و زور بدبختی سقط شدند به ... دادن افتادن . جهنم که فرش زیر پاشون رو فروختن ، جهنم که حال و روزشون به جایی افتاد که آفتابه نداشتند تو خلا ... بشورن! جهنم! ما که گلیم مون رو از آب کشیدیم! کلاه اطلس برای فلان بچه ...نی خریدیم. جهنم که از گفتار و سگ تور لاش تر شدیم. مکه که رفتیم. حاجی هم که شدیم! سند ساختیم کله قند هم پیش آ شیخ من کاظم هم بردیم. با آ شیخ من جواد رفیق جونجونی شدیم. مال مردم رو بالا کشیدیم! آب خنکی هم بالاش خوردیم! آبرو دار هم شدیم . همه به همون تعظیم و تکریم می کنند. تو حاجی من غلوم هستی من حاجی مند اسمال! جهنم که از هندجگر خوار هم بی مروت تر بودیم! مروت به چه درد می خوره ! انصاف به چه درد می خوره! عرق و شراب و کباب و وافور و جنده و پسر خوشکل ! این ها همه حاصل دنیا! انم به ریش دنیای لا مروت! چه کیفی داره این تنزیلی! تنزیلی از هر مالی حلال تره . کی از اون دنیا برگشته ؟ که خبر از حور و غلمون و جوی و شیر و عسل و شراب آورده؟ افتادیم تو این بساط تریاک و وافور شراب خلر فارس و عرق انگور رستاق ، آخرش هم دیدیم بی زن نمی شه زندگی کرد. تا کی چرک و خون و کثافت. الحمدالله هر دوتامون بلاعقب شدیم!نسلمون ور افتاد! جهنم! ما یک عمر بدبختی بکشیم و آخرش هم کیف دنیا رو نبینیم و آخرش هم بیفته گیر وارث! تا کی چاشته کلفت و نوکر و تا کی نغ ونوغ مادر و خواهر . بالاخره نشستیم و عقلمون رو

روهم گذاشتیم کلامون را قاضی کردیم آدم باید با فکر
 باشه رفتیم و زن گرفتیم! اونم چه زنی! ترگل و ورگل و
 شیرین تر از هندونه صادق آباد اما کاشکی که اونا هم مثل
 حوری بهشتی بی سوراخ بودن که هیچ دورشون نمی
 گشتیم! سه چهار دفه که پیششون رفتیم سیر شدیم .
 قیمه یزدی و آلبالو پلو و پسته و شکر خیلی چیز خشیه ،
 مسمی بادمجون و غورغوره و تمام خیلی غذای خشیه ،
 قورمه سبزی و لیمو امانی پانزده روز یه بار هم زیادیه! تا
 کی پیش این زینکه های سلیطه رفتن. عرق و اوق و چوس
 نفسشون رو تو سینه کردن . تیزی هم بالاش. بالاخره تو
 رفتی تو رحیم آباد منم تو مردآوا باغ خریدیم . تنزیلی رو که
 خدا روحشو شاد کنه خرج خایه کردیم. صیغه ای گرفتیم
 بچه خوشگلی و در خونه بازی و بساط الواتی هم از
 سویی جور کردیم . عرق و شراب و وافور مهمونی و
 مرگونی و سفره گشاده مثل آدمو انسون...! اما رفیق ! با
 این کسبو تجارتی که ما داریم هفت هشت هزار تومن
 تنزیلی و و ماهی چهار صد پانصد تومن مداخل تو بازار و این
 ها کفاف خرج ما رو نمی کنه! مداخل کجاست؟ گه خورده
 سعدی چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن. نه خیر ما نه
 تنها خرج را آهسته تر نمی کنیم بیشترش هم می کنیم.
 تیزی به ریش دنیا. مگه عقل آدم پاره سنگ بر می داره
 صیغه یکی و دو تا و سه تا ، بچه خوشکل یکی و دو تا و
 سه تا . اما اگر ما هم نداشته باشیم ما هم میشیم مثل
 معین. دو سه تا بچه پسرک تر و گل و ور گل مداخل لازم
 داره. آدم باید طوری باشه که ندونه روزش چطو شو می
 شه. گاهی به ادا و گاهی به اصول . گاهی به خدا گاهی
 به رسول . گاهی عرق و شراب و وافور گاهی بچه پسرک و
 گاهی صیغه پستون شخوک! به درک! به جهنم که از
 تنزیلی ما این مردم رذل و نا نجیب بلا نسبت خر سقط

شن! یا تشط حمومشون رو بفروشن این هراتی ها که می گن گنج پیدا کردن و این ثروت به هم رسوندن همین تو این جنگی بود که ظرف چینی و قماش و مرغی انبار کردند و تومنی سه تومن فروختن . به جهنم که شیخ ها بگن اسمشو بذارن احتکار ، ظلم ، نامسلمونی . هم خودشون طرفدار حروم و حلال کردن هستند هم ما . ما راضی و اونها راضی گور پدر هر چی ناراضی . من دیدیم تو گور هر چی سگ بابی اما از وقتی که فهمیدیم بابی ها تنزیلی رو حلال کردن نوکرشون هم هستیم . چوسی هم به ریششون می مالیم . به درک اسفل السافلین که از تنزیلی ما این مردم بی پدر و مادر بی ... خایه سقط بشن ! ما به عمری حروم و حلال کردیم اگر پاش بیفته آدم هم سقط می کنیم . ما برای چی زنده هستیم ... برای این و خایه . هر چی میکنیم برای اینه . من خودم چی شد که کم کم تریاکی و وافوری شدم این کوفت که به جونم افتاد از درد و زجرش به این معجون تریاک و وافور عادت کردم . عجب معجونیه! عجب نعمتیه! می گن خیلی ها تو جنگ که می شه تو شاه مردنی که می شه تو قحطی گرفته از گندم و شلغم که میشه که نون مردمه تا قند و چایی و قماش انبار می کنن طمع می کنن و ورشکس می شن . جهنم مرگ یک بار شیون یکبار آم رو دو بار تو گور نمی کنن! پای لرز خربزه نشستن هم بی کیف نیست! بهت بگم رفیق هیچ چیز مکیف تر از این پول تنزیلی نیست . به جهنم که فلان سگ صاحبی افلاس نومه طی کنه . عاجز و کور بشه رفیق! بیا مرد مردونه باشیم . مهر من و تو تو دل هم رفته» مهری نشسته بر دل بیرون نمی توان کرد الا به روزگارن» نامرد اونه که عرق نمی خوره دهنشو آب نمی کشه و نماز با صلوات بلند نمی خونه . ما همه کاری کردیم . حالا وقتشه کار رو یکطرفه کنیم و « دادمون رو از

مهتر و کهتر بستونیم. « یادته که آه در پرده جگر نداشتیم
آه نداشتیم که با ناله سودا کنیم. پر گاه هم تو بساطمون
پیدا نمیشد از راه ... دادن زندگی می کردیم. حرف منو
شنفتی. بالاخره حالا تو تاجر هستی منم هم تاجر هستم
. حاجی آقا سلام . ما که هر نجاستی کردیم بگذار این
نجاست رو هم بکنیم . کمتر از گربه نیستیم که خاک هم
روش می ریزه...

آقایی که شما باشید جناب اجل اکرم امجد حاجی آقا غلوم
حسین عمده التجار والاشراف و الاعیان ! نون حروم خوردن
! لقمه حروم تو دهن گذاشتن خیلی خشه ! خیلی مزه
داره. همون حرفی که شازده ایرج راجع به اون بچه پسرک
گفته که « حب نبات است پدر سوخته ، آب حیات است پدر
سوخته ...» در مورد مال حروم این حرف شازده بیشتر
صدق و روءیت می کنه ! مال حروم جگر آدمو حال میاره! آب
و رنگ میاره! آبرو میاره! عزت میاره! اعتبار میاره! مزش
مثل نون خونه پزیه که تازه از تنور داغ در آورده باشند!
روشم تخم شاهدونه و زنجفیل و نعنا و پودونه و گلپر
پاشیده باشن! به به چه مزه ای داره! مثل توت سیاه تازه
نوبرونه طزر جون می میونه! که از همون اول خیلی سیاه و
خشه. مال هر چی حروم تر باشه خش تره . مثل همون
توت سیاه طزر جون که هر چه سیاه تر باشه خش تره! به
به چقه خوبه. آدم تو سیاه باشه! ظاهرا موقر و ساده و
مودب و مظلوم ، باطن از شمر و یزید جانی تر و خونخوار تر
و لعین تر! خولی هم به آدم حسرت بیره. « چنین کنند
خسروان چو کرد باید کار » حالا درست یادوم نیست شعر
چی چی بود! یه جاییش عیب دراه نمی دونم کلمه ها رو
جابه جا می کنم ، وزنش عیب داره! قافیش عیب داره!
درست نمی فهمم! آدم وقتی سواد درست و حسابی
نداره شعرهایی هم که مشنوو یه جاییش عیب و ایراد پیدا

می کنه، پاش لنگ می شه! همیشه خدا بیامرزده! آ
 شیخ مند حسین این بیت رو موخوند! خدا بیامرزده!
 عجب مرد رند نازنین پاک و پاکیزه ای بود. پشت سر مرده
 بد گویی نکنیم! یادته موگفت هر کاری میخند شرعی
 بکند! همه کاری با شرع! موگفتم خیلی خب آ شیخ! ما
 میخیم خیلی کارها بکنیم که پیر صاحب شرع را در بیاریم او
 نوقت چطور مطابق با شرع باشه؟! موگفت ها! چه کار
 میخید بکنید؟! به من بگد نترسد! تا حالیتون کنم! موگفتم!
 آخه ما خیلی کارهای بد می خیم بکنیم! موگفت آخه چه
 کار؟! نترسید بگد با من راه و چاه و درز و پيله این رو بتون
 نشون می دم! کار نیست که نشد داشته باشه! خداوند
 بندگان رو از هیچ راهی نومید نمی کنه! بالاخره راهشو
 نشون میده. موگفتم مثلا ما می خیم ک... هم بیداریم!
 این کار رو چه طرزی شرعی بکنیم! یادته! موگفت ها! را
 داره! خداوند ملک الوهابه! راه همه کاری رو نشون داده! از
 سر گناه و تقصیرات همه بندگان هم در میگذره. هزار بار
 گناه کبیره بکنی توبه بکنی هزار بار باز هزار بار گناه بکنی
 باز توبه بکنی خدا می بخشد! راه داره! هر کاری راه داره!
 لواط هم می خواد بکند راه داره چاه داره! خدا خودش
 راهش و نشون داده! چاهش رو هم نشون داده! تقیه اصل
 اصل شرع مقدسه! هر که تقیه کنه جاش تو بهشته! آدم
 برای حفظ جونش هر کاری بکنه کار خشی کرده جاش تو
 بهشته. اگر سلطان ظالم رو هم مدح کنی تقیه کنی!
 جات تو بهشته؟! برای اینکه اولاً جونت رو حفظ کردی ثانیاً
 ظلم و فساد رو زیاد کردی و ظهور امام زمان رو نزدیک
 کردی! جای تو تو فردوس برینه! پهلوی حور و غلمون! کنار
 جوی شراب و غسل و شیر و شکر! وقتی آدم در ترس و
 وحشت باشه! در عذاب باشه! حالا در عذاب اخیه خودش
 عذاب بزرگیه! وقتی جونت در خطر باشه از نظر شرع هر

کاری همیشه کرد! وقتی که چون آدم در خطر باشه از دین و ایمون همم همیشه گذشت ! حاجی غلوم حسین پرهیزکار با نماز و کتاب که شما باشید این آخوندها بیشتر شون دین و ایمون درست و حسابی دارن. خیلی پاک و پاکیزه هستند... درست هستند. خیلی درست ایمون هستند. اما این آ شیخ مند حسین بهت بگم رفیق بر خلاف بیشتر آخوند ها دین و ایمون درست و حسابی نداشت .اگر از من بشنویی به هیچی چیز معتقد نبود. نه به خدا نه به رسول نه به جهنم و نه بهشت، نه هیچ چیز دیگه! نه وجدان نه شرافت نه روح نه مروت نه به انصاف نه به هیچ معتقد نبود. بیشتر این آخوندها راسته حسینی هستند. خیلی دین و ایمونشون قرصه! فکری به جز خدمت به خلق و خدا ندارند اما بعض هاشون خیلی به ندرت! مثل این شیخ آ مند حسین دکون باز می کنند. به قول حاجی من صادق طیب! خدا روحشو شاد کنه! الماس تو گورش بباره ! خداهش پیامرزه عجب نازنین بود! چقه آدمارو از مردن نجات داد. همون سال وبایی اون بود که منو از سقط شدن نجات داد! مگفت آخوندا بیشترشون بهشتیندا! اما اگر توشون بد بیفته خیلی بد می افته! وعاظ الشیاطین ند! وعاظ السلاطین ند! من از وجناتون موخنم ! من غیب می دونم! از اول فهمیدم شما دوتا پسرک جاهل جوون میخید بده بستون بکنید ! خدا کریمه! هیچ بنده ای رو از درگاه خودش نا امید بر نمی گردونه! خدا ارحم الراحمینه! هر کاری میخید بکنید بگد» بسم الملك الوهاب»! حالا که خوب فکر میکنم می بینم که حاجی من غلوم حسین! این آ شیخ مند حسین به هیچ چیزی غیر از اخیه اعتقاد نداشت بعینه وعاظ الشیاطین بود ! اصلا اون آفریده شیطون بود مخلوق خدا نبود گفت خب! میخید بده بستون کنید! این که غصه نداره! فکر دنیا رو نکنید دنیا بر آبه! گدایی عیبی نداره! عیب

اینه که گدا معتبر بشه! شما هر جا که رسیدد خودتون رو گم نکنید از هیچ کاری و از هیچ چرک کثافتی پاک نداشته باشید! هر چه تونستید در این عالم بکنید! هروقت هم که دیدید داره کار خراب میشه و پتتون داره رو آب می افته بید و بادی بهش بدید! ریشتونو رو حنا ببندید! نترسید دستتون رو تو حنا بند کنید به موقع خودش در میارید! ابا از هیچ کاری ابد! اگر خدا کمکتون نکنه شیطان کمکتون می کنه! شیطان مقرب ترین بنده درگاه خداوند بود!! البته که آتیش پاک تر از خاکه! عارش میومد او که از آتیش درست شده در برابر آدمزاد هیز دو پاکه از خاک و گل متعفن نجس آفرید شده سجده کنه! جونوم کاری یادتون میدم که داد خودتون رو از این دنیایی مافیها که تا به خودت اومدی خاک شدی بستونید، یکی پیشتو ور می دارید اگه پیشتو گیرتون نیومد یکی تپانچه بر می دارید بازم گیرتو نیمود یکی کارد سر تیز! میرد تو یه خرایه! تو یکی شاشگاه! تو یکی بیغوله! قبرستون! شو که کسی نبینه! اول تو ور مداری پیشتو رو! تپونچه رو! کاردو! هر آلت قتاله ای که گیرتون اومد! میذارى پشت مول! پس گرن رفیقت و می گی یالا بده یا موکشم! از نظر شرع مکلفه برای حفظ جونش تسلیم بشه... بعد نوبت تو می رسه پیشتو رو کارد رو تپونچه رو هر چی که دستت افتاد میذارى پس گردن رفیقت میگی یالا... بده تو مجبوری که چه کار کنی؟! فوراً تسلیم بشی! اگه نکنی مخالف شرعه مخالف اصل تقیه . یادته آ شیخ مند حسین بلا نسبت هر چی آخونده . موگفت « خوش وقت رند مست که دنیا داد و عاقبت و غم نداشت! » یادوم نیست موگفت این بیت مال سعدیه؟ مال حافظه؟ یادم نیست که شعر درست چی شی بود! همین اندازه می فهمم که وزن و قافیه اش به هم خورده! من و تو باید بشم رفیق اول ثروتمند یزد! از ما محترم تر و با اعتبار تر ،

خدا ترس تر از ما تو تجار یزد پیدا نشه ! از ما محترم تر و با اعتبار تر ... در سیت تر ایمون درست تر تواین ولایت ما پیدا نشه . کار کارسونی موکنم که روزگار یاد نده! یادته که آ شیخ مند حسین نمی دونم بگم خدا لعنتش کنه یا بیامرزدهش. موگفت پسرای جون خش ! جاهل جون همه چی تموم! « رضا به داده بده و ز جبین گره بردار » دلت خش باشه ! من و تو هم جناب حاجی من غلوم حسین. عمده التجار و الاعیان و الاشراف کار شرعی موکنم مثل همیشه! کار غیر شرعی تو کار ما نیست! خمس و زکات هم می دیم! تو دار المسلمین می سازی! من هم دار المجانین! هر دوتاش هم برای شهر ما لازمه! هیچکدومش رو هم نداره! والسلام! از ما خوشنام تر، ازما با آبروتر، از ما شریف تر و نجیب تر ، از ما به خدا نزدیکتر کسی تو این شهر پیدا نمی شه! می گن فرخی ساخته « آنچه را با کارگر سرمایه داری می کند با کبوتر پنجه باز نمی کند!» چرا که نکنه ! به گور پدرش ! ریدم تو گور هر چی کارگره هرچی فعله هر چی رعتی و هر چی سگ صاحابه دیگه!... بله! بله! هر کاری راهی داره! ما باسه جو فروش گندم نما باشیم! جانماز آب بکشیم! باید زیر پای این مردم خر نفهم بی اوسار صابون مالید! باید کاری کرد که مو بر اندام مردم سیخ بشه! کار کارستون! موی عزرائیل توش باشه! هر جا دره ما دالونم! هر جا خره ما پالونم ! صلح شد ما تاجر موقرم! فقط تنزلی میخورم! کسب و تجارت می کنم! جنگ بشه ما محترم انباردارم! اما نه مثل هراتی هایشینم چینی مرغی انبار کنم دولا سه لا بفروشم! ما باید کاری کنم یک لا ده لا بفروشم بیست لا بفروشم! دزد ناشی به کاهدون می زنه! ما به خزینه شاه نقب می زنیم! ما کالسکه ظل السلطون می شینم! ما که دندمون نشکسته! ا که عقمون پاره سنگ بر داره! ما کل العقلم!

شیطون هم از کارمون سر در نمیاره ! ما عقل امین السلطون و ظل السلطون دارم! عقل اون ها هم به ما نمی رسه! از ما شمر و یزید و معاویه و خولی و ابن ملجم تر بدتریم! ما ذات اقدس همایون جل جلاله شیطون هستیم. اما گاهی هم رحم تو دلوم میاد اما سالی ماهی یک دفعه. می گن در بدترین آدم ها هم جرقه ای از خویبه البته در ما هم هست! اما به اندازه ای که منافعمون اقتضا بکنه. این اخیمون به خطر نیفته. ما باید مهمونی ها بدم. مژگونی ها بدم . در خونه گشاد و باز. اشرفی انعام بدم. عرق خوری ها بکنم. خانم بازی ها بکنم. بچه بازی ها بکنم. این دو روزه دنیا را خوشی ها بکنم! فردا رو هیچ کس ندیده. امروز را عیش است! دختر از تیره لیلی پسر از خیل ایاز! وقتی تو مجالس و مهمونی ها برامون بلند میشن بگم بفرمایید! بفرمایید! ما قابالشو نداریم! قریون دست و قدمتون! جون نا قابل ما فدای خاک پای شما! نوکرم ! چاکرم! مخلصم! پایین مجلس بنشینیم تا بگن اینا چقه افتاده هستند! تا ببرنمون کم کم بالا بالا . اگه ما حاجی من صادق نمیشم و تو قحطی آرد بین نونوا ها پخش نمی کنم باید ظاهر قضیه رو نگه دارم اما اما چینی و قماش اطلس و جرجت احتکار کردن صرف نداره بایدکاری کرد که جگر مردم کباب بشه که کارد به استخون مردم برسه کاری کنم که مردم برای نون شب به ما محتاج بشن! التماس کنن در خواست کنن ! تو سیاست داخل بشم! بلبشو راه بندازم! خبرهای دروغ پخش کنم و مردم گریه بخورن ، اونوقت ما میام تو میدون ! دست بند طلای زنت رو انگشتر عقیق مادرت ، گلو بند فیروزه خواهرتون طوق زمرد دخترتون یاالا فرش زیر پاتون سماور نوربرنگتون ! کاسه قلیون مرصع ، مزین ، مصور ناصرالدین شاهیتون! گلدون مرغی قدی آبیبتون! یاالا! ما بخشنده هستیم ! سخاوتمند هستیم! دست و دلباز

هستیم! گله گشاد بازی در میارم. ما از روی ترحم با شما مردم با مروت رفتار می کنیم! از ما با انصاف تر پیدا نمی شه! چون که قوم و خویش هستم رفیق قدیم هستیم با هم در و تخته هستیم تومنی یه قرون کمتر حساب می کنم. ما مرد خدا هستیم! به حجری که طواف کردم جز خدمت به مردم هیچ نظر و مراد و مقصودی ندارم! به سر بریده حضرت سید الشهدا به دست بریده حضرت قمر بنی هاشم، البته ما حالا نمیگم گناهی نکردم اما ما همیشه خدا رو در نظر داشتیم. از همون وقت که دست خودمون را دخیل بستیم به ضریح حرم مطهر حضرت امیر المومنین قسم یاد کردیم که تا زنده هستیم کار خلاف نکنیم! بله ما کاری می کنیم یک لا بیست لا بستونم. تومنی دو تومن و سه تومن که کار مرد عاقل معقول فرزانه نیست! کار زنیکه هاست! کار مرد رند نیست! خر مرد رندیه! ما میرم سراغ چی چی؟! چیزی که جون مردم به اون بسته باشه! چینی و اطلس و اینا که تجارت نشد! کسب نشد! اینا آب خزینه خوردنه! اینم شد احتکار؟! اینم شد انبار داری؟! ما! گندم احتکار میکنم، جو انبار میکنم، قند انبار می کنم، شکر انبار می کنم، چایی انبار می کنم! ننه من غریبم در میارم. تو دسته های سینه زنی میافتم شهر به هم میریزم! شلوغ پلوغ می کنم! همه رو به جون هم میاندازم! اگه شده با دزدها و گردنه گیرها میسازیم تا هیل هیو بشه هرج و مرج بشه کفر مردم بالا بیاد. مشروطه چی میشم مستبد میکشم. مستبد میشم مشروطه چی میشکم! مردم باید از جانشون سیر بشن ان شا الله جنگ به حدی میرسه که همه کله همدیگر رو بخورن! یادته سال قحطی ناصرالدین شاه می ما بچه بودم که موگوفتن " شاه کج کلا رفته کربلا / نون شده گرون شده یک قرون" یه تا پیره زالی دختر بچوک همسایشو گرفته بود کشته بودو خورده بود! جرم و جنایت

بهش بسته بودن ! می خواستن از منار میر چماق
بندازنش پایین. گفته بود کوشام بدید وقتی اومدم پایین
پاکنم برم خونه. این مردم خر سزایی جز این ندارن.
همشون خل و دیونه و جاهل و سراپا خرافات هستن . ان
شاالله مشروطه بازارها رو دزدی و قافله گیری و تو کوچه
آدم و گرفتن نصف شب پول های آدمو استوندنو تمبون آدم
رو در آوردن به حد اعلا برسه ! بشه روزی که آدم آدم رو
نشناسه...

... هی حاجی مند اسمال طاقچه بالا می داشت و نطق و
بیانش بیشتر گل می کرد که این دفعه میان صحبت، حاج
مند غلوم حسین با شعف و وحشت افتاد، کلام تو کلام او
انداخت و گفت « حاجی! حاجی مند حسین دارم می
فهمم که چی شی می خوای بگی! خیلی خب! خیلی
خب! ما می شیم اول ثروتمند یزد اما اگه جنگ تموم شد و
قحطی و دزد بازار تمام شد و سیبیل کلفتی پیدا شد و
مشروطه بازی را بر انداخت که ما ور شکست شدیمچه
خاکی تو سرمون کنیم . باید بریم روی تخت مرده شور
خونه!همین هم که داریم از دستمون در میره! آب نطلبیده
مراده!همین که داریم کم کم با تنزیل و قباله سازی و سند
سازی و قلا گیر آوردن و پیر زن و یتیم و گیر آوردن و
ملکشون رو ثلث قیمت می خریم بسمونه! زیادیمون هم
هست! به ورشکستگی ... سوزی می افیم! ک... دادن
خرج بواسیلش نمی ارزه! ی خوده بیشتر فکرش را بکن!
عقل یک نفر یک نفر! عقل دو نفر هزار نفر! پیشواز گرگ که
نمی شه رفت پیشواز سگ تول هم نمی شه رفت! پتمون
وقتی رو اب افتاد چه کار کنیم؟! باید این ملک و آبی هم که
داریم بدیم طلبکار و افلاس نومه طی کنیم زنامونم از
دستمون می رن. ما میشیم قرموم ساق!... کش خودمون
که دیگه جون نیستیم بدیم و مالی که از راه تنزیلی و مال

مردم خوری و سر یتیم و بیوه رو کلاه گذاشتن جمع کردیم باید همه رو بدیم دست طلبکار و همه آبرویی و هر سال کربلا و سامره و مشهد رفتن گیرمون افتاده بدیم به باد هوا . آخر رفیق! بر باد مده ایقده زلف چلفتی/ بیدار که بر بشن مولت یخده شل افته! آخر رفیق رحمی به ما بکن می دنی که من از خودم اراده ای ندارم. اگر من ده بار... میدادم تو یکبار می دادی! آخرش هر حرفی که تو می گی من قبول می کنم .یه خرده بیشتر فکر کن آینده نگر باش. علی آباد هم تو تاریکی هم شهریه آخر این راه هم که می روی به ترکستان است. آخه این راهه که تو نشون می دی. داری زیر پای من و خودت پوست خریزه میاندازی رفیق! هر کاری رسمی داره! راه داره! آروم! کمکمک! به جهنم که مردم از گشنگی مردن و فلانی زن و خواهر و مادر و دخترشون رو همراه فرش زیر پاشون و منقل و حقه تریاکشون فروختن و آرد و قند و شکر و چایی از ما خریدن! ریدم تو گور باباشون! به درک اسفل السافلین! به درکات جهنم واصل بشن! این مردم خرا! این مردم بلا نسبت گاو قاطر که دست راست و چپشون رو نمی فهمن .گه تو گور هر آدم راست و درسته و واقعا مسلمون! اما حرف من بیشتر اینیه که این کار برای منو تو عاقبت نداره! جنگ تموم میشه ما ورشکست می شیم! علی میمونه و حوضش! ما باید بریم تو گاو راه دول آب بکشیم بالا. آخر و عاقبت معین را طی می کنیم که افلاس نومه طی کرد بعد هم از مردم پول جمع کر به بهونه رفتن به کربلا تا توبه کنه. به جاش رفت جعبه آواز خرید. با حسن پری تو باغ رحیم آباد با سماور برنجی هنوزم مشغول اخیس و کتکش هم نمی گزه! من و تو معین میشیم. منتهی خیلی ضعیف تر هستیم. یک شب که خوابمون نره تا دو روز مریضیم! وافوری و تریاکی! آخرش هم این مالی که داریم سگ خور

میشه! اول چاشو پیدا کن بعد منارشو بدزد! به چغور گفتن منار تو ... ت گفت چیزی بگید که بگنجه. حالا ما هم باید کاری بکنیم که بگنجه. من می فهمم . تو مگی صدها هزار تومن رو اعتبارمون قرض و غوله کنیم و گندم و جو و قند و شکر و چایی انبار کنیم . اما این باد بروته . اما ثروت ما این قدرها نیست. جز این پولی که تنزلی می دیم تو بساطمون پولی نیست. جز این یه خورده ملک و آب و دکون و دستگاه و طاحونه داریم و یه خوره پول تنزلی! رفیق بیا و از خر شیطون بیا پایین ! دست از بولهبوسی و خون طمع می بردار! ناصرالدین شاه هم که آتش سرخه حصار می پخت. هزار تا نوکر و وزیر و وکیل داشت! خزینه الماس داشت! ما که نمی تونیم سنگ بزرگ برداریم. سنگ بزرگ علامت بر نداشتن ! ما نمی تونیم ایاچون کار کنیم! ما باید از نمرود ستمگر تر باشیم که البته عیبی نداره خیلی هم خوبه! هرچه بیشتر ظلم کنی معتبر تری. این حرف درسته اما اگر مثل نمرود پشه تو بینمون بره چه خاکی تو سر کنیم؟! ما باید هوا و هوس رفتن تو آسمون را فراموش کنیم! همین زن و صیغه و بچه خوشکل که داریم بسمونه از زردک توی ... ظل السلطان کردن دست بردار! رفیق تومنی سه تمون! مثل هراتی ها! همین بسه! از تومنی ده تمون و بیست تومنی دست بردار . گرگ بارون دیده هم نمیتونه از این بارون بگذره. اومد و روس و انگلیس و آلمان صلح کردن. شکر و قند و چایی و گندم و جو تومنی سی تومن تنزل کرد. ما مرد این میدون نیستیم. حالا اگر اول جنگ بود که قیمت ها ایقدر بالاتر نرفته بود . این کار و کرده بودیم حرفی بود. حالا وسطه جنگی که قیمت ها اینقد بالا رفته من صلاح نمی دونم که ما خودمونمون بیاندازیم تو قرض و قوله زیاد و آذوقه انبار کنیم. حالا وقت قر تو کمر انداختن نیست. جوون نیستیم که ... بدیم باید بشیم قرم ساق ، ... لاف

کش، ... کش .این زن وصیغه و بچه خوشکل هم از دستمون می ره . م که عقم قد نمی ده . این راه نیست این چاهه! اگر منم می خاستم این کار و بکنم تو باید جلوی منو می گرفتی و می گفتی مثل مولوی اگر بینی که نابینا و چاه است/ اگر خاموش بنشیننی گناه است. رفیق می دونی که از اونجا که از بچگی ... من می داشتی من در برابر تو سست و بی اراده هستم. آخرش هم هر چه بگی میکنم. اما من و خودت رو تو مثل خر تو گل می اندازی...

حاجی مند اسمال رگهای گردنش مثل شش گوسفند شد. باد کرد. رنگش مثل پر خروس جنگی شد. چشماش تیز شد مثل رعد و برق می درخشید سرش را جلو انداخت و سیلی محکمی مثلاًینکه بابایی پسر تخسش را می زند در گوش حاجی من غلوم حسین کوفت. درست مثل گرگ و گفتار درنده شده بود. اول خرناسه ای کشید و داد زد! بی غیرت! زرده ... نون نشیده اغ! آدم ایقه ترسو! مثل اینکه اختش کردن! هر چی داری از برکت منه. اگر من نمی خواستم به تو رحم کنم حالا تو پیر...نی بودی! همین فقط به درد این کار می خوردی! الان من اگر نبودم از ...دادن عمرت نمی گذشت! به پیر ...نی پول سیاه هم کسی نمی ده! گدا گشنه ترسو! زپرتی پقری! مرد باش! تو از زنکیه ها هم کمتری! هیزی! پشتی! بچه خوشکل بی جیره مواجب خودم بودی حالا اظهار لویه می کنی! تف تو گور پدرت! « حاجی من غلوم حسین از ترس می لرزد و لام تا کام حرف نمیزد مثل موم و مسما شده بود! حاجی من اسماعیل مثل خروس جنگی حرفهایش را ادامه داد ... خیالت رسیده کوه کنده هرچه داری و نداری از منه! تو از زنیکه هم بدتری! زنیکه هم نیستی! من مدت ها بود که تو فکرش بودم. چون می دونستم که مرد نیستی به علاوه

دهن لق و زیون شل هستی بات چیزی نگفتم که مبادا
 دیوار موش دارد موش هم گوش دارد پس دیوار گوش
 دارد. همه جا داستون و غصه ما پخش نشه. حالا هم با
 هیچ احدی صحبت نمی کنی. همه طرف قضیه رو
 سنجیدم و همه تدارکات رو هم فراهم آوردم حالا هم اگر
 جایی صحبت بکنی من می دونم و تو . می دونم اگر من
 زنیکترو بخوام پیشم بیاد می گی بیاد اما حیف که من
 اسیر این پسرک چشم سبزک هستم و همه شب و روز
 به او فکر می کنم و تو فکر زنیکه تو نیستم. از زنیکه خودم
 و صیغه ام هم لذتی نمی برم. برای اینکه از سر و کول
 مردم بالا نزن و من قروم ساق نشم یک در میون میرم
 پیششون. وای به روی که من قروم ساق هم بشم.
 سپلشت آید و زن زاید و میهمان ز در آید مرد نیستم اگر
 خایه های مول زنم را با چاقو نبرم. من حق دارم مردم هر
 کاری دلم خواست می کنم ! صیغه می گیرم! بچه
 خوشگل بلند می کنم! اما زنم باید غیرت داشته باشد
 عفت و عصمت داشته باشد. لوطی نیستم اگر سرش را
 بیخ تا بیخ نبرم. مبادا اگر زنم دست از پا خطا کند رفیق. تو
 هم از وقتی که بچگی ها بچه خوشگل من بودی مهتر در
 دلم نشسته ولی اگر دست از پا خطا کنی می فرستم
 لوطی ها سرت رو بیخ تا بیخ ببرن. من رفیق می خوام من
 و تو یک روح در دو بدن باشیم همانطور که تا اساعه بودیم
 و همیشه از حرف های مکن حرف شنوی داشته باشی.
 می خوام عاقل و معقول باشی. تو همونی که یک ستاره
 تو آسمون نداشتی. آسمون جول! آسمون جول! حالا تا تو
 کوچه و بازار می ری میگن حاجی آقا سلام ، تعظیم میکن،
 کلاهشون تا زمین میارن از حموم که در میای هر قدمی که
 بر میداری حاجی آقا عافیت باشه و تو از جیب مرحمت
 سکه نقره می ریزی تو دامنشون . شراب خلر شیراز و

شکر اهواز و آلوچه ده بالایی و گوشت بره میشک و مرغابی و بوقلمون غذای سفره توست همه چیز برای خودت فراهم کردی حالا هم اگر عاقل باشی هر چی می گم گوش کنی یک عمر آسایش و فخر و مباهات داری. کم کم لقب هم می گیری. جناب حاج امین التجار یزدی، عمده التجار والاعیان و الاشراف حالا تو از چی چی می ترسی؟! تو حتی نمی تونی پرده یک دختر بچک را برداری. پول مفت گیت اومده خورده و خسپیدی یک جو غیرت و شجاعت در تو نمانده از بس من تو رو گایدم گشاد شدی! آتش نخورده و دهن سوخته! کفش آهنی و عصای آهنی! بله تو هر چی داری تو از من داری! تو این آسمون تو حتی یک ستاره کوروک نیز نداشتی! هر چی داری از عقل و معرفت منه . الحمدلله به این جا رسیدی خانه نو در محله نو . باغهای آبشاهی و رحیم آباد و نجف آباد و رستاق و فیض آباد و رستاق اردکان و ندوشن و مجومرد و کوفت و زهر مار و باغ طزر جون و تل عاشقون چند تا دکون تو بازار خان و تیمچه و حجره و ریش حنا بسته و دست چند تا انگشتر عقیق و فیروزه و تسبیح شاه مقصود و والسلام ! زحمت بکش تا نصف شب از ترس خوابت نبره ! آب و ملک رو هم کن! ایقه ساده نباش! به یک کرشمه دو کار می کنیم دزدی و مال مردم خوری و آدم کشی و بی ناموسی را به حد اعلا می رسمونیم. اعتبار مسلمونیمون طوری بالا می رسه که بالاترین مجتهدین هم نتونن حکم تکفیرمون را بدن. آخوند های وعاظ الشیاطین و وعاظ السلاطین اگر چه تعدادشون خیلی کمه ولی به اندازه ای هستن که جیشون رو پر کنیم . روی منبر برامون سلام و صلوات بفرستن . ماباید عین شیطون باشیم. خان خرونق که این قدر ثروت جمع کرد برادر را به قتل برادر تحریک کرد الحمدلله با کمال عزت و احترام زندگی کرد . چه ختمی و

چه پرسه ای چه بیایی و چه برویی به شرطی که گل از گلت بشکفه . دو مرتبه جوان و جاهل شوی کبکت خروس بخونه مبادا علم بر بوم بزنی! مبادا این حرف ها را جایی بزنی خوشبختی بدست آوردی رفیقی مثل من گیر آوردی که دل در گرو عشق تو دارم الحمدلله از قبل من به این جاه و مال و منال رسیدی بالاتر بیا تا بالای منار مسجد جمعه . چرا ایقه می ترسی و می لرزی ؟ برای چی زندگی می کنی؟ هیچی نمیشه صد تا آدم هم بکشی هیچی نمی شه! مال چند تا پیرزن و یتیم را هم بخوری هیچ چی نمیشه نه جهنمی وجود داره و نه بهشتی وجود داره نه جوی شرابی و نه جوی شیری و نه چشمه عسلی و نه آب کوثری ! حوری و غلمون هست تو بهشت شراب هست تو بهشت منتهی حوری ها و غلموناشن سوراخ ندارن و کوزهایی هم که از شراب پر می کنن سوراخ هستن. تو بهشت شرابش غساق و تو جهنم غساقش شرابه . خدا کجا بود؟! پیغمبر کجا بود! اینا همه قباله قلابیه یه کلاغ چل کلاغه همین دو روزه را دریاب و بر خر مراد سوار شو ! گل نجسی بود بعدش هم خاک می شی و سگ تو گرت میرینه ! هم تو خاک میشی هم مجتهدین واقعا مسلمون و هم حاجی من صادق ها که تو قحطی ها آرد بین نونواها پخش می کنن و هم تو که گندم احتکار می کنی تا مردم سگ و گربه بخورن! نه بهشتی هست نه جهنمی! اونا می رن و فراموش می شن ما هم دار المجانین و دار المسلمولین درست می کنیم و برای صد سال زنده هستیم . ما هستیم حاجی باوقار معتمدالتجار با کلاه سر مردم گذاشتن و تیزی تو ریش مردم در کردن تو ریش مردم ریدن به ریش دنیا بخند نگذار آب خوش از گلوی مردم پایین بره! تو پدر چنگیز را درآر ! از چنگیز هم بدتر بشو! سیاست

داشته باش. باوقار و طمئینه با پنبه سر بیر من همه
فکراشو کردم . ما به سه دسته احتیاج داریم...

به قول مولوی: «تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف/تا که
اسباب بزرگی همه آماده شود!»... هان! بله! البته! ما به
همدست‌هایی احتیاج داریم! یک دست صدا ندازه! راستش
را بخوای یک روده راست تو شکم من نیست! یک حرف
راست و حساب درست به قول معروف راسته حسینی به
هیچکس نمی‌زنم. اگر هم راست بگم فقط به توه که تا
حدودی اعتماد دارم! اونم تا حدودی! تو هم دهن لقی!
دهنت شله! حالا که کارا تا حدودی سر و سامون گرفته
می‌تونم با تو در میان بگذارم! بله احتیاج به وسیله داریم تا
کار و بارمون رو خوب راه بندازیم! ما باید ناامنی و راهزنی و
قحطی و گرسنگی و بدبختی و بیچارگی مردم هر چی
بیشتر کنیم تا مستأصل بشن! دروغ و راست بین مردم
پخش کنیم! یه خرده دروغ یه خرده راست که مردم باور
کنن! ارزون بخریم... انبار کنیم و گرون گرون بفروشیم! اول
از همه ما به دزدهای سر گردنه احتیاج داریم! که هم
آذوقه‌جات و رزق و روزمره مردم رو سر گردنه‌ها می‌گیرن و
نمی‌دارن به شهر برسه و خودشونم به دردشون نمی‌خوره
و احتیاج به خریدار دارن. ما به قیمت ارزون می‌تونیم ازشون
بخریم و انبار کنیم و خودمون تومنی ده تومن بفروشیم و
هم می‌تونیم ناامنی و ترس و وحشت را تو همه جا
مخصوصاً شهر پر کنیم که ترسش بیشتر از خودش باشه...
دیو کارشون پس وارونکیه. ما هم باید کارهای عجیب و
غریب بکنیم. به اسم امنیت ناامنی، به اسم دین بی‌دینی
راه بندازیم، هر کاری از دستمون بریاد بکنیم. به قول آخوند
ملا حسن خدا بیامرزدش که سر منبر می‌گفت این مردمی

که معصیت می‌کنن اکل از قفا می‌کنن ما هم همینطور باید باشیم. راه‌هایی که از اطراف ولایات به یزد می‌یاد یکی راه اصفاوون که دست راهدارهای نایب حسینه دولت دید دیگر از پس دزدهای نایب حسین برنمی‌یاد فکر بکری به سرش زد که خودش سردسته دزدا را راهدار کنه که جلوی گردنه‌گیرارو بگیره. به قول معروف: «شغال بیشه مازندران را/نگیرد جز سگ مازندارانی» اما غافل از اینکه این خود راهدارها هر چي باشد دزدن. شريك قافله و رفيق دزد. راه و چاه دزدی‌شون و گم نميگن کدخداری بین و ده را بچاپ! این دزدا خودشون شدن کدخدای ده! بله این راهدارها خودشون دزدن. باید که راه و چاهشون رو یاد گرفت! قلق‌شون رو بدست آورد. باشون طرح رفاقت ریخت. چطور ممکنه کسی که عمراً دزدی و راهزنی کرده باشد خودش به معنای واقعی گردنه‌گیر نشه! با دزدهایی که باشون راه داره جلوشون رو نمی‌گیره! حق راهداري هم از دولت می‌گیرن! ما باید باشون دست یکی بکنیم و عقد برادري و اخوت ببندیم از نو و راه آب راهداري آنها بگذرم و با هم به سلامتی مردم رو بچاپیم. من با چند تا از این نوچه‌های نایب حسین روهم ریختم. کبابي و شرابي و خانمي و وافوري و خلاصه بساطرو جور کردم با اونا پنجه در پنجه دارم و دوست جون جوني تو نميري من بميري هستم. قرار گذاشتم که هرچي گندم و جو که از رعیت و ارباب و خان و تاجر از راه اصفهون به یزد می‌رسد از اردکان و میبد و نایین و عقدا و هر جور دهات و شهرها که میاد و اونا ضبط می‌کنن و مال طرف‌های خودشون نیست تومنی دو تومن بخرم و اونا به نام راهدار تو لباس میشن و گرگ گله. هر چي می‌تونن بیشتر مردم رو بچاپن و دزدبازار و ناامنی بوجود بیارن راه‌های دیگه یکی راه ریگ طبسه که باز دست راهدارهای نایب حسینه با اونا هم گاوبندی کردم و کارا

روبراهه. راه کرمون و بافق و ابرقو و شیراز و همه جا دارم با این دزدهای سر گردنه رفیق می‌شم که هیچکس از رعیت و تاجر و دلال را، خلاصه هر چي لات و لوت و اراذل و اوباشه راحت نگذارن خلاصه يك بلبشوي هزار بار بدتر از حالا تو راهها تدارك دیدم. هم ناامني و دزد بازار و هم ارزون خریدن، انبار کردن و بعد تومني ده تومن فروختن. آب که از سر گذشت چه يك و جب چه صد و جب. ما باید بیفتیم تو این راه همه پس و پیششم حساب کردم. از اخبار سیاسیات ایرون و جهون هم صحبت کردم. با یکنفر ملای باسواد هم قرار گذاشتم که روزنامه‌جات را از طهرون برایش می‌فرستن گاهی برم پابوسش و اخبار جنگ رو بگیرم که اگر جنگ داشت تموم می‌شد تندي هر چي انبار کردم بفروشیم. غورباغه‌مون سربالایی آواز ابوعطا موخونه. اما ما غیر از دزد و راهزن به کسان دیگه‌ای هم احتیاج داریم. خودت حدس بزن اینا کیا هستن! البته عقل تو قد نمی‌ده و گاهی هم پاره سنگ برمی‌داره! حاجي من غلوم حسین رو کرد با وحشت و ترس به حاجي مند اسمال و گفت رفیق فکر بکري به کله‌ات زده تو می‌خوای با اینهمه آشوب و غوغا برپا کنم که تا ثروتمندتر بشم... منم با ثروتمندتر شدن خیلی موافقم. به قول معروف «قدر هر کس به قدر همت اوست» هر چي پول بدي آتش می‌خوري مام باید خیلی زحمت بکشیم و نقشه بکشیم. ما باید چاق و چله‌تر بشیم و آب تو پوستمون بیفته. کم کم دارم با نقشه تو آشنا میشم حاجي مند اسمال باز میان حرف حاجي غلوم حسین افتاد و گفت قرار نشد که تو حرف من حرفي بزني فقط گوش کن تا ببيني آخر من چي شي می‌خوام بگم. دسته دیگه مردمی که ما به اونها احتیاج داریم... و اما دومین دسته ای که ما خیلی به اونا محتاج هستیم لوطی‌های بزن بهادره صبح عزاداری، شب ... هم

گذاشتن اما اونا چیشی میگن " قربون بند کیفتم تا پول داری داری رفیقتم ... " قرآن سرنیزه بکنن و عورت نشون بدن! مثل عمروعاص! بی رحم! قدیم ها که لوطی ها گردنه گیری می کردند اگر کسی رو میچاپیدن و لخت می کردن و جاهل و جوون بود بی ناموس می کردن اون وقت ها که بازار برده فروشی تو شهرها بود می بردن می فروختنشون! عیار بودن! غدار بودن! گاهی هم البته کارهای خوب می کردن! جوانمردی می کردن! یکی رو که خیلی بدبخت و بیچاره می شد رحمش می کردن؟! آش دهن سوزی بش می دادن مثل خودمون واقعا لوطی هستیم! اصلا وقتی جل پلاسی نداشتیم و بدبخت و بیچاره بودیم و هنوز تاجر درجه اول اعیان و اشراف نشده بودیم لوطی بازی در می آوردیم حالا هم همینطوره از در دروازه تو نمیریم از سوراخ سوزن تو میریم. کلاغ کجا خونه می کنه بالای درخت. سر به فلک کشیده ما کجا لونه می کنیم ، محل لوطی ها و رندها و مردمان ارازل و اوباش بعضی لوطی ها میگن ما مردم همه برابریم و مال باید بینمون مساوی تقسیم شده که البته غلط میکنن! خدا پنج انگشت را برابر نیافریده ناز شصت خدا رو که همه کاریش رو حساب «یکی را داده ای صد ناز و نعمت / یکی را قرض در آلود در خون» بنازم عدل پروردگار . هر کاری که کرده رو حساب بوده رو عدالت بوده! اما این لوطی ها چه کار میتونن کنن؟! ور شیطون لعنت! البته لوطی هایی که حرف حساب سرشون شه و طمع شون زیاد نیست و نمیخوان مال بین مردم به طور مساوی تقسیم کنن! که بیشتر لوطی ها اینجورن! اما بیشتر لوطی ها دین و ناموس ندارن! اینا بدرد ما میخورن؟! اشرفیشون که بدی آدم مکشن! صد تا سلام و صلوات برای آدم مدن! اینارو خودمون جمع بکنیم و تو دسته های سینه زنی و قمه کشی و شبیه گردانی وارد کنیم که دسته ها را بهم

بزنن و شهر را شلوغ کنن و دعوا و مراغه و قمه کشی و پیشتو گیری راه باندازن! بست نشینی را باندازن! یادته سالی که حاجی من تقی مازار رو کشتن قاتل که برادرش بود که خودش اول بست نشست و فتنه درست کرد بعدم که کشتنش مردم و لوطی ها تحریک کردن تو شازده فاضل بست نشینی کنن و بگن به حرم مطهر توهین و اهانت شده و خلاف شرع و دین مبین شده و نگفتن که مظلومه که برادرش مالشو بالا کشیده. او هم البته خیلی شقی بود که رفت رو مال دنیا برادرش رو کشت بله یادته با این چه غوغایی راه افتاد. زنای چادر چاقچور هفتصد هشتصد نفر با هم جمع شدن توی شازده فاضل بست نشینی . این فقیرهای اراذل و اوباش و لوطی ها چه فتنه ای درست کردند که حاکم را وادار به فرار کردند. مام بوسیله و لوطی ها جنگ استبداد مشروطه راه نیندازیم و شهر و شلوغ می کنیم هر کسی رو که خودمون دوست داشتیم می کشیم و هر کسی رو که خواستیم می ترسونیم . مثلاً همین حاجی من صادق خیلی آدم خوبی خیلی اهله نازینه اما حیف که بناست مزاحم کار ما بشه و و خواسته باشه مثل قحطی های پیش آرد بین نونوا پخش کند تا مردم از گرسنگی نمیرن! ما را بناس از دست این حاجی من صادق تو زحمت زیاد بیفتیم! من که حیغم میاد خونش رو بریزم اما تهدیدش می کنم یادته سال سال بابی کشی؟! بوسیله لوطی ها به کار ما مخورن فتنه درست می کنیم! بابی کشی را راه بیاندازیم همه به عنوان بابی گری آجر خونه مردم رو هم کنند! تا حتی ماهی حوض مردم رو گرفتن و بردن گرفتن و بردن! این حاجی من صادق هم نقطه ضعفی داره برادرش حاجی میرزا محمد بابی بود. تو بابی کشتن قبل مجبور شد فرار کنه به طهران! بله هر کاری از دستمون

بربیاد بکنیم با روس و انگلیس ساخت و پاخت میکنم. اگر
 جونمون به خطر افتاد زیر بیرق روس و انگلیس هم میریم...
 اما دسته مهم قابلیت دار دیگه ه ای که ما به اونا احتیاج
 داریم! حرف های ما تو شهر پخش میشه! شهر کوچیکه و
 هیچ حرفی تو پستو نمی مونه وقتی خواسته باشیم
 حرفمون پخش نشه آخرش یک جایی درز می کنه کسانی
 هستن که ناف بچه رو تو سوراخ موش پیدا می کنند. آدم نا
 لوطی بی حساب کتابی که با ما مخالفت بکنه! زیادن.
 همین دزدهای نایب حسین که از اساس کار با ما هستند
 دهنشون لقه می تونن گه کاری بکنن . در حقیقت از
 کاهی کوهی بسازن که که باز هم این کار ضرر بسیار داره
 دم خروس از جیب های ما بیرون می زنه . خرید آذوقه از
 دزدها و از فارس و اصفهان و آوردن قند و شکر از عشق آباد
 و بوشهر و اینا سر و صداش تو شهر می پیچه که فلونی
 ها دو کرور گذاشتن رو بساط و مشغول انبار کردن آذوقه
 هستند در دروازه رو می شه بست در دهن مردم رو
 نمیشه بست از قدیم گفتن چوب رو که برداری گربه دزده
 مگریزه! وقتی با این دوست و دشمن وای بحال ما که هم
 از ما راز ما سر در بیارن و هیچ طرفداری و پشستی هم
 نداشته باشیم. ما برای گرفتن دوست و پشت زیر بیرق
 روس و انگلیس هم می ریم. هر چی ما نخواهیم حرفامون
 جایی درز نکنه از دست مردم بی سگ صاحب در عذاب و
 ترس و ولا و وحشت و جوش و هراز هستیم. دسته ای
 هستند قدر هر کس رو می شناسن! آدم شناس هستن
 ما رو هم خوب میشناسن . مرکز توجه مردم و رتق و فتق
 امورند. صندوقچه اسرار مردم هستن مثل این حاجی من
 صادق که هر چی کاسبه یا تاجره وقتی اختلاف پیدا می
 کنن و مشکلی پیدا مکنن مرن پیش اونا. ما هم باید
 سیاستمدار باشیم و میون هر طایفه و صنفی هر چی لات

و لوت بیشتر داشته باشیم تا کلاهمون پس معرکه نیفته! باید چسی به ریش هر دسته از مردم بمالیم! هر که صداس در اومد زیر قباش شاخ نباتی فرو کنیم! بین هر طبقه ای آدم حرف نشنو پیدا میشه مثل حاجی من صادق . بین تجار بین مجتهدین هم کسانی هستن که بناس مقابل ما بلند شن مثل این آخوند من حسین رفیق حاجی من صادق بناس این کاسب و تاجر و آخوندی هم که به سود کم قانع هستن و دو روبر تنزیلی نمی گیرن حروم و حلال میشناسن اپنا بناس سر راه ما سنگ بندازن. امان از دست بیشتر این آخوندها که نمیشه اونا رو خریدو واعظ الشیاطین نیستند و بناس ما رو تو چاله و چوله بیاندازن . این آخوند مند حسین هم به قول حافظ " قدر زر زرگر شناسد / قدر گوهر گوهری " حالا درست یادم نیست که این شعر مال سعدیه یا حافظ اما خیالم می رسه که در فال حافظ دیدم . بله علاوه بر حاجی من صادق و دو سه تا مجتهد که رفیقش بناس کاسه و کوزه های ما رو تو بازار بشکنند. این مردم عامی بی سواد نالوطی مفت و مسلم خداشناس را بناس جلوی راه ما سبز کنن. اونا از این عوام الناس کالانعام سگ پدر نا حق شناس که سفید رو از سیاه تشخیص نمدن ... و این آخوند هایی که خودشون ملک و آب مختصری دارن و به سهم امام و مال موقوفه دسترسی ندارند و با بدبختی و قناعت با یکی زن و بچه زندگی مکنن مثل همین آخوند مند حسین یک زن پیر زاله داره بچه اش هم نمشه که برای اونا خودش و به آب و آتیش بزنه. به مال وقف هم دست نمزنه سهم امام رو پخش مکنه بین بد بخت ها و فقیرهای عزیز بی جهت نزد خداوند آخوندی بدرد ما مخوره که مال وقف خور باشد عرق بخوره و دهندش رو آب بکشه و نماز بخونه و چند تا پول سیاه که تو جیفش بکنی صد سال دعا گو باشد شیخ ابو

طالبک را می شناسی میاد تو باغ رحیم آباد و بدون دعوت
مهمون مشه و دستور مسمای بادنجون با روغن و چلو مده
و عبا و عمامه اش رو به درخت آویزن می کنه و مگه آخوند
به درخته یالا عرق رو بیارید و عرق با مزه مثل این که صد
سال گشنگی یا تشنگی کشیده استکان استکان بالا می
کشه . یا مثل آخوند ملا نقی که در طزر جون یادته بعد از
عرق خوردن دهنشو آب می کشید و نماز مخوند و یک پاره
روزی یادته که شروع کرد به نماز خوندن آ من حسین عرب
و آقا کاظم لاری تو مجلس بودند با هم می گفتن وقتی
بچه را ... کجاش بیشتر درد می گیره نمازش و قطع کرد و
وقتی ... به سیبکش می رسه و دوباره نماز خوندش رو
دنبال کرد ... حرفی که درز کرد باد محکم کاری کرد کار از
محکم کاری عیب نمکنه مگن انبار تو درش و قفل کن در و
دالونت و قفل کن همسایه رو دزد نکن . حرف رو از اول نباد
بگذارن پخش بشه وقتی پخش بشه دیگه نمشه جلوش رو
گرفت " سرچشمه شاید گرفتن به پیل / چو پر شد نشاید
گذشتی به پیل " ما برای این که سرمون فاش نشه باید با
سه چار نفر بیشتر سر و کار مستقیما نداشته باشیم و اونا
رو بفرستم دنبال شکار و خودمون نقشه هاش بکشیم.
سه چهار تا آدم لایق حسابی حرف حساب بشنو. فکر از ما
عمل از اونها این چون هم خرجمون کم مشد. باد کاری
بکنیم هر چی خرجمون کم بشه . باد کاری کنیم و پول
زیادی هم براش خرج نکنیم و پای خدم و حشم نریزیم این
نوکر باب و لوطی مآب را نباید لوس کرد و گرنه هر چی
بشون بدی میگن کممونه پنجه رو که میدی میگن از ساق
بده! این ملاها رو هم البته نه مجتهد واقعی که فتوای قتل
و سنگسار ما رو هم مده. این آخوند های زیرتی را کمکی
پول سیاه تو جیفشون مکنی سر منبر هر جا که می
نشینند سلام و صلوات برامون مفرستن " صد سال دعا گو

" هر جا که می شنن مگن! عجب حاجی غلوم حسین و حاجی مند اسمال آدم های خوبی هستند! اهل خیرات و مبرات هستند! مولا درزش نمره! این دو نفر تاجر خدا شناس متقی حاجی من غلوم حسین و حاجی مند حسین اهل " باقیات و صالحات " هستند! عجب مزکا هستند! عجب انسون هایی! اینا فرشته و ملائکه هستند که خداوند اونا رو برای اصلاح امورات خلایق به شهر ما فرستاده، اما چند تا مجتهد واقعی هستند تو شهر که متوجه گه کاری های ما مشن و مثل آخوند من تقی رفیق حاجی من صادق که علیه ما بلند مشن . ما باد چه کار کنیم؟! چند آخوند بی خدای عرق خوار شراب خور وعاظ السلاطین و شیاطینی پیدا کنیم که پول سیا بستونن بدم و جلوی تکفیر و فتوای آخوندهایی مثل آخوند مند حسین که ما رو تکفیر مکنه و مردم و علیه ما می شورونه . ما باد علاوه بر این هر چی اراذل و اوباش و رند و لا ابالیه لوطی و لوطی خور پیدا کنیم و علیه اونا به کار اندازیم که روی گه و کثافت دو کرور آذوقه و آخر چه میدونم گندم و جو و قند و شکر و جایی که ما مخوام احتکار کنیم که رزق و روزی مردم بهیوشونن . ما یا اینچون آدم هایی احتیاج داریم " واعظان کین جلوه در محراب و منبر می کنند/ چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند" این شعر و دیگه مطمئنم که غلط غلو ط نموخونم و بی برو برگرمال حافظه و با شعر سعدی و عبید قاطی پاتی نمکنم . ندیدی این وعاظ السلاطین چتو بچه پسرک های تازه خط دمیده طلبه رو دور خودشون جمع مکنن ... ما باد از این نقاط ضعف وعاظ السلاطین استفاده کنیم . این ها نقطه ضعف اونا به قول پهلونا چشم اسفندیار شونه. ما اهل خمس و زکواه و سهم امام هستیم و باید با مال اوقاف و پول تو جیفی بین ملاها اختلاف بیندازیم. اگه یکی ما رو تکفیر کرد اونا دیگه

ما رو تحسین و تکریم کنن! و به به و چه چه بگند. ما باید کلک مجتهدین و علمای واقعی رو بکنیم و آخوندهای لا مذهب عرق خور صیغه کن را دور خودمون جمع کنیم و سر منبر ها رو تبدیل کنیم به جنگ و جدال و این ها و دسته جات مختلف و به جون هم بیندازیم . یادته سال اول مشروطه خواهی که شده بود و عالی اکبر سر نخ جنبون مستبدین بود و خواسته بود وارد اتاق سه دری بشه آخوند های مشروطه طلب تو صدر مجلس جاش ندادن به نوکراش دستور داد که در غربی سه دری را ببندند و در شرقی رو باز کنند و صدر بشه ذیل و ذیل بشه صدر! ما باید جرات و شجاعت داشته باشیم . مثل عالی اکبر زیرک باشیم. بالاتر از همه پول خرج کنیم. ده تا نوکر بگیریم. از هر طور طبقه ای هم هیزو نوکر و چاکر و مخلص پیدا کنیم! باد شمع روشن کنیم و پول خرج کنیم تو دستگاه حکومت ، بین لوطی ها، بین گردنه گیرها ، بین ملاها، بین تجار ، بین اعیونو اشراف! از همه بالاتر باید عقل و هوش و زیرکی داشته باشیم!! عالی اکبر پول خرج مکرد. پنج شش تایی نوکر داشت و هم پول خرج مکرد و عقل و کیاست و زیرکی داشت! اما! اما! همونطور که گفتم باید به هر وسیله ای یا یک دو نفر بیشتر سر و کار نداشته باشیم که حرفمون تو شهر خیلی پخش نشه دستمون رو نشه. ما بایستی " خر کریم و نعل کنیم " باس سیاست داشته باشیم. البته اساس سیاست هم پول سیاه و اشرفیه! اصلا ما در درجه اول برای این شکم و در درجه دوم زیر شکم زندگی می کنیم! زندگی خوردن و گشتن و کردنه! دنیا برای اینه . دو روزه خوش باش . بقول سعدی و شایدم مولوی و شایدم حافظ " درویش این الوقت باشد ای رفیق / نیست فکر فردا کردن از شرط طریق... " این دو روزه خوش باش هر چمن گلی بچین و برو...